



گفت‌و‌گو با مادر جوان‌ترین شهید دانش آموز کشور که در ۱۲ سالگی رخت شهادت به تن کرد

احمد، علی اصغر من بود

مهدی عسکری—می‌گفت «مادر من که از علی اصغر امام حسین (ع) کوچک‌تر نیستم، آن طفل معصوم ۶ ماهه بود که در میدان جنگ به شهادت رسید. من که به گردپای علی اصغر هم نمی‌رسم.» با این که آرزوی جگرانش اجابت نشد اما آرزوی ششیدن دانش آموز شهید سبزواری: «احمد نظیف» که جوان‌ترین شهید دانش آموز کشور است، از زبان مادرش «نور جهان» خاتم ششیدنی است.

■ **همیشه همراهم بود...**

مادر چه مهر یابانه از احمدش می‌گوید: از همان روزهای بارداری انگار حس و حال متفاوت بود. با این که ساعت‌های متوالی پشت‌دار قالی بودم و برای تأمین بخشی از هزینه‌های زندگی قالی می‌یافتم اما انگار احمد از حال و هوایم باخبر بود. انگار از همان ۹ ماهه که هنوز نیامده بود قسم خورده بود از همراهی‌اش با من دست نکشد و رسم ادب را نگه‌دارد. تمام روزهایی که مادران دیگر به خاطر بارداری ناخوش‌حوال هستند، من با آرامش خیال زخمه‌برتا روپود قالی‌زدم و پدرش که با باغیان بود با قرع پال به امورات‌داش اش می‌رسید. نگاه‌ای به تنبیهی که در دست دارد می‌اندازد، ذکر دیگری بر ذکرهایش می‌افزاید و می‌گوید: تمام‌دوران بارداری‌ام با آرامش خیال طی شد. آن‌ایام خیلی دعا می‌بودند که احمد صحیح و سالم متولد شود. شب‌هابقی از خوابیدن مقداری قرآن تلاوت می‌کردم و روزهای گذشتو من ساعت‌های متوالی پشت‌دار قالی می‌نشستم، حتی از سایر زنان هم بیشتر...

«نور جهان» که با الفتی مهرانانه دست در دست محمد دارد، می‌گوید: راستش را بخواهید اگر امروز دست‌نرخ همه‌عمرم باقی مانده بود باید ۵ پسر و ۴ دختر داورم و برم می‌بودند. کلی هم نوه می‌داشتم اما دوست نبود، هادی و محمود علی و معصومه همان سال‌های اول به دنیا آمدنشان فوت کردند. بیماری خاصی هم نداشتند اما فوت کرد. احمد پسر اولم بود بعد هم به فاصله دو سال هادی آمد و در دو سال بعدی محمود و علی اما مریض شدند و مرند. برای ماندن محمد خیلی نذرو نیاز کردم و خدا را شکر محمد کنار ما مانده و عسای دستم شده. مادر به شب‌تولد احمد برمی

گردد؛ شبی که احمد در بیمارستان «فلسفی» گرگان چشم به جهان گشود، می‌گوید: آن سال در گرگان زندگی می‌کردیم. ۱۰ سال بعد از تولد احمد هم گرگان بودیم. با قدم احمد از همان اول مبارک و شیرین بود. هنوز ساعتی از تحویل سال نگذشته بود که متوجه شدم زمان تولد احمد رسیده است. پدرش توی باغ بود و از زمان تولد احمد خبر نداشت. در نهایت آرامش و با همراهی یکی از همسایه‌ها به بیمارستان فلسفی گرگان رفتم و احمد به دنیا آمد. ۲/۵ کیلووزن داشت و درشت بود. از همان زمان تولد خند‌هدهایش پرستان را به وجد آورده بود. فردای همان‌روز هم از بیمارستان مرخص شدم.

■ **همیشه با ذکر و دعا شیرش می‌دادم**

مادر برای چندمین بار به قاب عکس احمد نگاه می‌کند و لبخندی پرقرار بر لب می‌نشانند. ۳۳ سال از شهادت احمد گذشته، اما هر بار که نام‌ورا و زبان می‌آورد چه‌قراری بر چهره تکیده‌نور جهان می‌نشیند. می‌گوید: هر بار که قرار بود به احمد شیر بدهم اولین ذکر م‌بسم... الرحمن الرحیم بود. در تمام زمان‌هایی که شیر می‌خورد نوازش می‌کردم و با قرآن می‌خواندم یا ذکر می‌گفتم. هر نور جهان دامه می‌دهد: توی‌خانه کلی گریه‌کردم و گفتم پسرم به خدا زود است توبروی، خیلی‌زود است. احمد که طاق‌ت اشک‌های من را نداشت چشمان اشک‌بارم را از گل‌های قالی گرفت و گفت «مادر من که از علی اصغر امام حسین (ع) کوچک‌تر نیستم، آن طفل معصوم ۶ ماهه بود که در میدان جنگ به شهادت رسید. من که به گرد پای علی اصغر هم نمی‌رسم...» من گریه می‌کردم و احمد هم...

مقداری باغ‌و زمین در گرگان داشت که همسرم بعد از فوت پدرش آن‌ها را فروخت و بعد از ۱۰ سال که از تولد احمد گذشته بود به‌شهر خودمان برگشتم. احمد که ۱۰ ساله شده بود گفت مادر می‌خواهم بروم در جهاد سازندگی و برای جبهه‌ها کار کنم. مانعش شدم و گفتم هنوز خیلی کوچک هستی، زود است بروی درس بخوان تا سال‌های بعد. از او اصرار بود برای رفتن و از من اصرار بود برای نرفتن...

می‌گفت از علی اصغر حسین که کوچک‌تر نیستم مادر دامه می‌دهد: چون جنه‌اش در شت بود شناسنامه‌اش را دستکاری کرده بود و ۱۷ ساله شده بود. (حرف که به اینجا می‌رسد دوباره از همان جنس لبخند‌های مهر یابانه بر لبانش می‌نشینند). ناگاهی به قاب عکس احمد می‌اندازد و دامه می‌دهد: قبولش کرده بودند. برای اعتراض به این مسئله به سپاه منطقه رفتم و به مسئول مربوطه گفتم پسرم هنوز بهت است و زود است به جبهه برود اما همان مسئول گفت: نه حاج خانم ما شا... ۱۷ سال دارو سن و سالش برای جبهه مناسب است. من هم انگار زبان قفل شده باشد نتوانستم بگویم چقدر ما هر آنه شناسنامه‌اش را دستکاری کرده‌است.

نور جهان دامه می‌دهد: توی‌خانه کلی گریه‌کردم و گفتم پسرم به خدا زود است توبروی، خیلی‌زود است. احمد که طاق‌ت اشک‌های من را نداشت چشمان اشک‌بارم را از گل‌های قالی گرفت و گفت «مادر من که از علی اصغر امام حسین (ع) کوچک‌تر نیستم، آن طفل معصوم ۶ ماهه بود که در میدان جنگ به شهادت رسید. من که به گرد پای علی اصغر هم نمی‌رسم...» من گریه می‌کردم و احمد هم...



وقایع روز‌های آخر شهریور ۵۹ وز مزمه‌های آغاز جنگ تحمیلی

روزی که تانک‌های عراق وارد خاک ایران شدند

گروه بلاک عزت—تاریخ را هرگز شاهدان واقعی آن نمی‌نویسند. بر خلاف آنچه در تاریخ رسمی جنگ ایران و عراق نوشته شده، جنگ هفته‌ها پیش از ۳۱ شهریور ۵۹ و از مرزهای غربی کشور آغاز شد.

برای شروع جنگی تمام عیار که کمر فولادین ملتی را بشکند که سابقه ای در خشان و پر جانده در رسیدن به خواسته های دشوار و به ظاهر غیر ممکن دارد، باید از پشتیبانی تبلیغاتی و نظامی قدرتمندی برخوردار بود. باید زمینه چینی‌های بسیاری کرد و هزینه‌هنگفتی برای آن پرداخت؛ این درست همان کاری بود که ابرقرب‌تر زخم خورده از ایران با همکاری و مز‌دوری کشوری که همانند رئیس‌جمهور کودتاگرش گمنام بوده و تحقیر شده، علیه ایران انجام داد. این بار شاهنشاهی گوش به فرمان نبود تا با تیر کردن ای از سوی اقیانوس مردم را زیر شکنجه و خالق‌بند کند، بلکه حکومت‌نویای قدرتمندی ظهور کرد که باید به‌دست عواملی خائن به دولت نوظهورش سرنگون می‌شد. نقشه‌ها بسیار بود؛ حتی اگر این بازی شطرنجی که کدخدای جهانی به راه انداخته بود راه به جایی نمی‌برد، مسیرهای بهتر و آسانتری به‌رمانند برای آنها و داشت، اما گاهی وقت‌ها مسیرهای آسان دشوارترین راه حل‌ها برای رسیدن به مقصود هستند؛ این درسی بود که دولت آمریکا در مواجهه با ایران با تمام وجود درک کرد.

■ **حمله گسترده عراق به مرزهای مهران مورد تأیید قرار گرفت**

اقدامات عراق امروز در غرب کشور همچنان به صورت

درگیری‌های موضعی و اجرای آتش‌باسگاه‌ای ادامه یافت. در قصر شیرین آب شهر قطع شده و ارتباط هنگ‌اندارمری قصر شیرین با کرمانشاه به علت قطع سیستم های مخابرات مختل گردیده و ارتباط فقط از طریق یک به ۱۰۶ برقرار است. با این حال به دلیل توقف حملات توپخانه ای عراق، این شهر و پاسگاه‌های تابع آن در طول شب گذشته تا نیمه امروز به طور نسبی اوضاع آرامی داشت، اما از آرایش دیری نپایید و در ساعت ۱۳:۰۳ (۱۴ شهریور) ارتش بعث عراق با آتش سنگین و توپخانه به پاسگاه تپهرش حمله‌ور شدو میان‌قوای مهاجم عراقی و مدافعان ایران زد‌وخورد شدیدی رخ داد که در این درگیری یک نفر درجه دار شهید و ۵ نفر از ماموران مجروح شدند. در منطقه سومار نیز گروهان سومار گزارش می‌دهد: «در ساعت ۱۳:۳۰ دقیقه بمباد امروز، مجدداً ارتش عراق پاسگاه‌های سه تپان، قشقرج، که سلیمان کشکوه و سولایا و نفت شهر را زیر آتش شدید توپخانه خود گرفت.» در منطقه مرزی مهران در ساعت ۸:۵۰ دقیقه بمباد، افسر رابط پایگاه چهارم شکاری در مهران در یک تماس تلفنی از علایم وقوع حمله خبر داد و برای اطمینان بیشتر درخواست شناسایی هوایی کرد. با انجام دوبرواز، حمله گسترده عراق به مرزهای مهران مورد تأیید قرار گرفت، اما گروهان‌های تابع هنگ ایلام این حمله را تأیید نکردند. در ساعت ۱۳ امروز درگیری بین پاسگاه‌های شور و شیرین، انجیر، نه‌خرو و هاله‌ا با پاسگاه‌های کشور مجاور شروع و تا غروب ادامه یافت. نیروهای خودی با سلاح‌های سنگین ارتش به آتش دشمن پاسخ داده و به مقاومت پرداختند. در این درگیری یک دستگاه تانک عراق منهدم‌شدو بر اثر ترکش خمپاره دشمن یک تن مجروح و به بیمارستان ایلام منتقل شد.

■ **ساعت ۲۲:۴۰ دقیقه امروز عراق وارد خاک ایران شد**

■ **مسئولان نظامی، انتظامی و سیاسی استان خوزستان: در این شرایط حساس به وظیفه خطیر خود عمل کنید**

با توجه به خطرهای مزبور مسئولان نظامی، انتظامی و

سیاسی استان خوزستان امروز دستورهای مراقبتی را به کلبه شیرهای استان و واحدهای نظامی و انتظامی تابع خود صادر کردند، از جمله: «ناحیه‌اندارمری خوزستان به فرماندهی گردان امداد بهپهان ابلاغ کرد؛ چون امکان یک درگیری نظامی در مرزهای خوزستان وجود دارد، به [محض] وصول امر کلیه افسران موجود آن‌یگان را احضار و نسبت به وظیفه خطیری که در این شرایط حساس باید به عهده‌بگیرند آشنانوده و سپس تمام امکانات خود را برآورد و آماده به کار کرده و منتظر دستور بعدی باشید.» در این ابلاغیه همچنین دستور داده شده به خودرها، آمبولانس‌ها، مهمات و سلاح‌ها رسیدگی شود و بر بازآموزی افراد تحت امر و بالا رفتن کارایی آنان تأکید شده‌است. معاونت امور سیاسی و اداری استانداری خوزستان نیز از تمام فرمانداری‌های خوزستان خواسته‌است که «در هر شهرستان، شورای تأمین شهر را فوراً تشکیل دهند و طرح آماده‌باش عمومی را برای زمان جنگ و نحوه اعلام خاموشی در برابر حملات هوایی تهیه و به استانداری ارسال‌دارند.



... اخبار واصله حاکی است دولت عراق ممکن است دست به تعرض مرزی بزند، لذا از لحظه وصول این نامه به دستور ناوئی، تمام پزشکان و پرستاران و مسئولان بیمارستان‌ها و آمبولانس‌ها اتاق عمل و... را به صورت آماده‌باش نگه‌داشتند و از دادن مرخصی و ماموریت به آنها خودداری فرمایید. ... این معاونت در نامه دیگری به مخابرات این استان خواستگفت: «ناحیه‌اندارمری خوزستان به فرماندهی گردان امداد بهپهان ابلاغ کرد؛ چون امکان یک درگیری نظامی در مرزهای خوزستان وجود دارد، به [محض] وصول امر کلیه افسران موجود آن‌یگان را احضار و نسبت به وظیفه خطیری که در این شرایط حساس باید به عهده‌بگیرند آشنانوده و سپس تمام امکانات خود را برآورد و آماده به کار کرده و منتظر دستور بعدی باشید.» در این ابلاغیه همچنین دستور داده شده به خودرها، آمبولانس‌ها، مهمات و سلاح‌ها رسیدگی شود و بر بازآموزی افراد تحت امر و بالا رفتن کارایی آنان تأکید شده‌است. معاونت امور سیاسی و اداری استانداری خوزستان نیز از تمام فرمانداری‌های خوزستان خواسته‌است که «در هر شهرستان، شورای تأمین شهر را فوراً تشکیل دهند و طرح آماده‌باش عمومی را برای زمان جنگ و نحوه اعلام خاموشی در برابر حملات هوایی تهیه و به استانداری ارسال‌دارند.

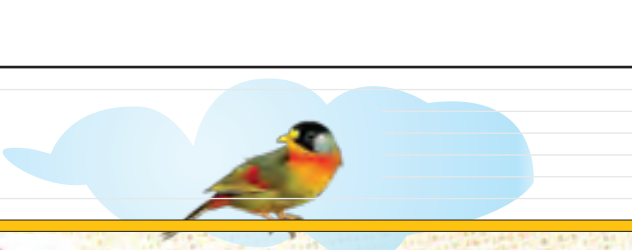
های مور دبختو فرمانداری‌ها و واحدهای نظامی شهرستان‌هاست. ضمناً در خواست‌های تلفنی ارگان‌های نظامی و استانداری و فرمانداری‌های سر اسر استان باید بلافاصله و خارج از نوبت و با اولین اعلام در خواست صورت گیرد و تمامی ابراز تعمیراتی باید در حالت آماده‌باش باشند.»

■ **سخنگوی وزارت اطلاعات عراق: ایرانیان عراق می‌کنند**

برخورد عراق در تبلیغات به گونه‌ای است که هر چند دخالت خود را در درگیری‌های اخیر در غرب کشور تأیید می‌کند، اما درباره خوزستان بیشتر با تظاهر به بی‌تفاوتی، درگیری با ابراد را در محدوده عناصر تجزیه‌طلب خلق عرب انموده می‌کند؛ از جمله امروز یکی از سخنگویان وزارت اطلاعات عراق گفت که گزارشات دولت ایران از برخورد‌های مرزی ایران و عراق حقیقی نیستند و مسئولیت این درگیری‌ها با ایران است. این سخنگو به خبرنگار گزاری فرانسه بیان داشته است عراق هر چند وقت یک بار نقطه نظر‌های خود را انتشار می‌دهد، زیرا ایرانیان عراقی می‌کنند و مقاومت



... [وحملات] اعراب [خوزستان] را آنها جهات عراق بیان می‌کنند... همچنین بخش عربی رادیو اسر ائیل از مفاد یک اعلامیه اعراب خبر داد با این توضیح: «در اعلامیه عراق خاطر نشان شده است که زد‌وخورد‌هایی که در منطقه خوزستان رخ داده جز درگیری میان انقلابیون استان خوزستان و نیروهای ایرانی نبوده‌است.» این در حالی است که درگیری‌های روز گذشته و اجرای آتش توپخانه عراقی‌ها انکار نمی‌شود، اما این گونه‌بازگو می‌شود؛ به گزارش یونایتد پرس از بغداد: «برابر اطلاع امروز وزارت کشور عراق در مرز مشترک جنگ رده ایران و عراق، سربازان دو کشور با توپ مواضع دیگری را زیر آتش گرفتند. یک سخنگوی وزارت کشور عراق به نقل از خبرنگار ی دولتی این کشور گفت: نبرد توپخانه که از سحرگاه روز پنجشنبه آغاز شده بود، تا صبح ادامه داشت. این سخنگو به مخابرات این استان خواسته است که ضمن آمادگی نیروهای اصلی و نیروهای ذخیره، طرح‌حراست را تقاطع مواکز حساس حیاتی مثل پمپ‌بنزین‌ها و... را در لحظات حساس تهیه‌نمایند.... در صورت بروز حمله‌هوایی یا زمینی تقدم مکالمات بین شهری، با سازمان



بلاک تخت‌تخت



می‌کرد و هیچ چیزی نمی‌توانست بخورد. حتی قرص را هم نمی‌توانست از گلو پایین ببرد، حتی آب هم نمی‌توانست بخورد، برای همین دالم با آمپول و سرم سرپا نگهش می‌داشتند. نور جهان از آخرین روز‌های قبل از شهادت احمد می‌گوید: یک روز‌ها که با هم روی چمن‌های حیاط بیمارستان نشسته بودیم گفت مادر جان آرزو دارم قبل از این که دوباره به جبهه برگردم سفر جگرمن را قسمتم‌شود. اصلاً باور نداشتم که نرفتن احمد نمی‌شود، راهش را پیدا کرده و باید برود به این راه...

■ **تیری که در گلویش نشسته بود**

از زمان زخمی شدن و شهادتش می‌پرسم و مادر می‌گوید: توی جبهه‌تر کش به گلویش خورده بود. یکی از دوستانش به نام مهدی به یکی از همسایه‌ها نامه‌آقای قاسمی رنگ‌زده گفته بود احمد مجروح شده و در بیمارستان امام رضا (ع) مشهد بستری است. آقای قاسمی هم به سراغ ما آمد و ماجرا را گفت. من و پدرش خیلی سریع خودمان را به مشهد رساندیم. تر کش ادیتش بود که راهش ادامه داشته باشد. نوشته بود برای اسلامو ایران دعا کنید.

بیستم مرداد سال ۶۲ بود که شهید شد. درست مثل علی اصغر که تیر در گلویش نشسته بود. احمد من اصغر من بود. مزارش هم توی مصلای سبزو ار است در کنار تمام شهدای دیگر. وارد که بشوید، همان ردیف اول مزار شهدا سنگ مزار احمد من پیدا است...

ما همه برادرانیم، همه آثانی که بر بیعت خمینی (ره)، راهی جبهه‌ها شدیم و تا آخر ایستاییم. برادری که فقط به خون نیست و الا پیامبر (ص) و علی (ع) هم برادر نمی‌شدند که هر کدام زاده‌پر و مادری متفاوت بودند و اگر فقط گاهی سحلی معتبر بود حاکم‌تر سپر عمو بودند اما وقتی رسول (... علی) را برادر خوش‌خواند و سلمان فارسی را به منّا اهل‌ال‌بیت در کشید، تعلیم ما ن فرمود که برای برادر شدن راه دیگری هم هست که از دروازه اعتقاد و ایمان‌ا گذرد. راهی که بچه‌ها را جبهه‌ترابه برادر ی‌رساند، دقیقاً همین راه بوده‌ست هنوز. من این برادری را به عین‌در رفتار زندگان دیروز می‌بینم که امروز برادر وار، مثل کوه‌پشت هم می‌ایستند و جوری برادری را ثابت می‌کنند که فرزندانشان خودی در میان خیل عموها، بر کس و کار و خوشبخت می‌دانند.

مثلاً چندی پیش جوانی گرفتار بیمارستان بود و دگران دست پدر که هر روز خالی تر می‌شد. می‌دانست که پدر خانه را فروخته‌است و ماشین را هم، اما بیماری هنوز دست از گریبان او بر نداشته بود. اون‌نگران بود اما روز بعد که اتاقش را پر از میهمانان تازه دید و از زبان هر کدامشان عمو جان... شنید دریافت که عموها آمده‌اند تا با پانتنها نباشد و ماشین را عموها سلامت‌ا ورا هم بر گردانند. یا همین تازگی بچه‌های گردان‌الحدید، قدر دان مردی که روز‌های جنگ تدارک‌شان می‌کرد به خانه «برادر نظری» رفتند تا به‌نظر آنها ترابه بر بستر بیماری می‌توفیق عبادت کنند و باز آنجا بود که خانواده دریافتند برادر نظری، چقدر برادر دارد که هر کدامشان برای گره‌گشایی‌دستی توانمند دارند.

بله جبهه‌های جنگ برای انجام "صله رحم اعتقادی" به سراغ هم می‌روند و اگر بشوند کسی را خاری در پا خلیده است، به جان می‌آیند تا بگویند پای گل، جای خار نیست. من چقدر خوش‌روزی و نیک‌روزگار هستم که به برکت دعای شهدا، این توفیق را پیدایم!

کنم تا از این ماجرا‌های دوست‌داشتنی با خبر بشوم و از قلندری مردان بزرگ بنویسم. برادرانم هم چقدر بزرگوارند که کوچکی‌هایم را به‌نظر بلند خویش‌شان می‌بینند و دهن‌برادری‌مان را استخامی‌صند

چندان برادران خوشی‌خشیده‌است. چقدر زیباست آن ضرب‌المثل معروف که می‌گوید: همه‌بلنگ‌هایی که از یک چشمه آب می‌نوشند برادرند و ما همه از چشمه‌شهید نوشیده‌ایم و برادریم، برادران حقیقی!